

حقیقت سخن عشق کند چه بوده این قوم جازر کاست
رامی قوم که نیامدند در عشق نام خوانند هوا را بر نفس نام
که نیامدند در مردم عشق مقام وجودت برایشان بجز عشق
عشق از نکال نیش آدم بودی آوزة عشق در جهان کم بود
در شهوت نفس عشق بود جزو که هر قدر عاشقان عالم بود
لامعه ادنی مراتب محبت آناری محبت شمعانی است و این
نسبت با محیی حدیث که هنوز از رقی نفس و غیر طبع هر چه
نیایدت و بر نفی کشف و مشا بهره بر ساخت ذوق و ادراک
او نیافته جز او نفس معصودی نه بند و مطلوب نداند هر چه
بیک نفس بد و هر چه است آن یک نفس ستاند اما نسبت
و اهل الله که ارباب کشف و شهودند از قبیل حکایات اسم بزرگوار
انظاریت بلکه امر اصاحب خصوص حکم فرمودند انظم شهودت
در اشرف و اولی علما و عرفان آنرا مدت کرده اند و از مراتب
به نسبت شمرده اند نسبت اهل محبت الامر ان الی الله که
کنف قال حبیب من بینکم ثلاث النساء والطیبی قره عین و صلوة

فی الصلوة مع انه اکل الوری و نزل من جده ما نزع ابهر و ما
طغی و شرح ابن حدیث و شرح محبت در حکم و در بیان
مفوض مذکور است من اراد الالاع علیه فیرجع الیه
مقصود اینجا تمهید است بر آنکه آنچه از لایحه میگذارد از لغت
شعوت و طبیعت است نه حقیقت آن تا محییان حال آن
طایفه را بر خود قیاس نکنند و خود را در وسط کار و
ادبار نماند از **بایعه** خوشش نسبت قیاس با کباران
در شهوت و از چربسان **بنیم** زان آتش جان فزور
کش دیده کلیم تا آتش خانه سوز فرقی است **عظیم** **بای**
احکام طبیعت که بود کونا کون **بخت** است یکی را یکی را
میومند در قصه شنوده پاشی از نیش که جویم **ببر** سبلی
آب بود بر صغی خون **لامعه** است محبت بر نوح نوح است
اول محبت نفس و وجود و بهای او و بغیرت معلوم
که کسی طالب بقای وجود خود است و اهتمام به در
منفعت و دفع مضرت جهت بقای وجود خود است **جویم**